

# اسلام و انقلاب فکر

قال اولو جنتم باهدی مما وجد تم علیه آباکم

(۴۴ زخرف ۲۴)

مقالاتی تحت عنوان «منطق و روش شناسی نوین» در شماره های سال اول با مجله درج شده و منظور این بود که از تحول فکر بشری و علل و اسباب آن کاوش گردد و مراحل گوناگونی که ذهن انسان پیموده و میپیماید مورد بررسی قرار گیرد پیداست که این مسئله دامنه بسیار وسیعی دارد و شامل همه جهات و اطوار سازمان ذهن خواهد بود و کتابهای محسوسه درالسنه اروپایی در این زمینه نوشته شده است و ما توانستیم مختصری از طرق فکر بشر ابتدائی تا ظهور سفسطاییان را شرح دهیم و بعصر انتقاد که بوسیله یکدسته متفکرین اجتماعی و علمی یعنی کسانی که روایات متداول یونان آنها را شکاک و مرتاب میخواند برسیم و گفته ایم که اینگونه شک و ارتباب در برابر سنت جاریه و رسوم متداول خاص یونان بوده و از همان زمان قدیم در چین و هند نیز ظهور کرده و دانشمندی بوده اند که بتناقض آراء علمی و نقص و عیب عادات و رسوم که بنام آئین ملی یا مذهبی بر مردم تحمیل میشده است برخورد و گاهی در لباس زهد و پارسائی و پاره بنام تعری حقیقت میخواستند از نواقص علوم و معارف عصر بکهند و سازمان اجتماع را بر پایه محکمتر استوار سازند و چون عده از اینها فاسد بوده اند دیگران را نیز بدنام کرده اند از ایشان نام سفسطایی بجاز، منی شکاک و منکر واقع، گرفته است و گر نه انتقاد صرف عیبی ندارد بلکه طبق تحقیق جامعه شناسان آنلنی میتوان از مرحله توقف فکری برهد و بتمدن متکاملی برخورد کرد، که بوسیله انتقاد و تشکیک از یوغ عادات و رسوم ناقص متداول سرباز زند و از نفوذ آرائی که بنام علم شهرت گرفته و پایه ندارد بکاهد.

این اصل مهم اجتماعی که: «پایه ترقی فرهنگی هر ملتی بحث و انتقاد میباشد» مورد گواهی تاریخ اجتماعات بشری است و اصولاً میتوان گفت در هر لحظه که یکی از سنن جاری یارای متداول مورد بحث قرار گرفت آن سلسله دیرین خود را از دست خواهد داد و خواه و ناخواه تحولی در سازمان فکر ایجاد خواهد شد و همینکه دامنه بحث گسترده شده و آشکار گشت اگر از طرف جامعه و اکثس سخنی بعمل نیاید ناگزیر آن رسم یارای جای خود را بامری نوین داده

و ترکیب اجتماع دیگرگون خواهد شد. ظهور پیامبران اسرائیل و عیسی مسیح در فلسطین و سقراط در یونان و بودا در هند و کنفوسیوس در چین را نمونه اینگونه انقلاب فکری که از انتقاد و عادات و آراء قدما برخاسته است میتوان دانست. این نکته نیز ناگفته نماند که جامعه شناسان میگویند: تنها امته که توانست از نتایج چنین عصری حسن استفاده کند و تمدن خویش را از حالت وقفه درآورد، ملت یونان بوده است و عصر بحث و انتقاد از ظهور سونسطایان بلکه با پیدایش طبیعت شناسان و ریاضیون آغاز شده بوسیله سقراط و افلاطون و ارسطو کمال یافته است تا اینکه در اثر تالیف مسیح و افکار و اقیها قوانین و حقوق باختری بخصوص تا اندازه جنبه عمومی و جهانی بغداد گرفت و پس از اینکه مدتی در قرون وسطی حالت رکود حکم فرما بود با مساعی دانشمندان عصر تجدید یا رنسانس همه شئون فرهنگی بشر از علوم و آداب و حقوق بکلی دیگرگون شده است. آیا ظهور اسلام در ظهور مدیث جدید موثر نبوده است و پیامبر اسلام افکار و عادات محیط خویش و در نتیجه فرهنگ جهان را منقلب ساخت.

پاسخ این پرسش مثبت و باید ضمن همین مقاله شرح داده شود.

نکته دیگری که باید در نظر گرفت اینست که هر گونه انقلاب فکری یا اجتماعی مرهون علل و شرائطی است که محیط اجتماعی یا ابوغ فرد خواه دینی که از آن بوحی تعبیر میشود و خواه عملی آنها را بوجود میآورد و فرد اگر چه خود دارای شعور و اختیار میباشد ولی عناصری که سازمان ذهن او از آنها تشکیل میگردد از اجتماع گرفته میشود و شعور اجتماعی در ترکیب وجدانیات فرد دخالت کامل دارد و ابوغ هم از جنبه اجتماعی دور نخواهند بود. ابوغ هنگامی در جامعه پیدا میشود که اسباب آن آماده باشد و حکمای اسلام نیز گفته اند: که موهبت الهی با استعداد عادی وابسته است از ایشرو میبینیم که پیش از ظهور هر پیامبر یا رهبر اخلاقی بعلاوه استعداد اجتماعی یکدسته پیشقدم یا بتعبیر دینی مؤده دهنده پیدا میشوند مثلا پیش از ظهور مسیح (ع) دسته صوفی مسلک و پارسا و باطنی و هده مفرط در مناسک دینی و ظاهری بوده اند که دونهله شماعی و هیلیل از نمایندگان آنها بشمار میآیند صرف نظر از سازمان اجتماعی یهود که بر اثر مهاجرتها و مغلوبیتها و اسارتها وضع خوشی نداشته و حقوق و قناعت و رسوم اخلاقی آنان هم در نتیجه کهنگی و خشونت نیازمند بتعدیل بوده است و حاخامها و حکمای عبری بیک رکود فکری سختی دچار شده بودند در این میان یحییای معمد یا یوحنا ی معمدان پیدا شده و زمینه را مساعد ساخته تا اینکه عیسی مسیح آمده بکلی وضع اجتماعی یهود را دیگرگون نموده و قطع نظر از آیات الهی که باوی بوده است با حربه انتقاد سلطه سنن جاریه را از بین برد و مردم را بمبانی صحیح فطرت سوق داد تا جایی

که دین او جهانگیر شده در افکار ملل نیز تأثیر نمود بلکه دین مسیح با اصولی که در فلسفه رواقی مقرر شده باعث گشت که وضع اجتماعی رم نیز تغییر کند و قوانین رومی که قبلاً جنبهٔ محلی داشته است بتدریج قابل گردد که ملل مختلف را اداره کند و بطوریکه هگل فیلسوف آلمانی میگوید دین مسیح بود که معنی کلیت و انسان بمعنی عام را بر دم یاد داد و حتی حکمای سلف یونان هم بدین مفهوم نرسیده بودند و مسیح بود که برای انسان از هر نژاد که باشد ارزش قائل شده است و تا زمان مسیح امتیازات نژادی در قوانین مدنی و سیاسی یونان و رم مراعات میشده است.

همچنین پیش از بودا رهبر اخلاقی هند دست و وارسته و ژنده پوش و عدهٔ شکاک و سوسططانی پیدا شده بودند که از آراء و عادات عصر انتقاد میکردند و قیود سنگین نظام طبقاتی و مناسک خشن مذهبی نیز عرصه را بر جامعه تنگ ساخته بود و نیاز باین داشت که بودایی بیاید و اصولی مقرون بعادت و برابری بیاورد و بار طبقات را ازدوش مردم بردارد.

رهبران دیگر هند یا چین هم در چنین موقعی ظهور کردند و پیامبران پیشین امت بهبود وقتی آمده بودند که عبرانیها بتعدیل و اصلاحی نیازمند بودند. نهضت فکری یونان هنگامی شروع شده بود که اوهم شرك و دین خرافاتی و سعری و عادات و رسوم کودکانه و ابتدائی حکمفرما بوده است و هم در نظام اجتماع و هم در آراء علمی تناقضاتی وجود داشت تا اینکه هوشمندان متوجه شده و بیعت و انتقاد پرداختند و بتدریج علماء و قانونگذاران دست باصلاحاتی زدند و محیط را تا اندازه‌ای از خشونت دیرین بیرون آورده اند و سر انجام پس از بیعت وجدالهای متمادی سوسططانیان و نحل دیگر و کوششهای فرمانروایان روشن فکر مانند سولن که رهبر رنجبران بوده است آراء علمی نظمی بخود گرفته و تمادلی هم در اجتماع برقرار شده است. از این مقدمات چنین بدست میآید که:

انقلاب فکر پس از بیعت و انتقاد از آراء دیرین و رسوم کهن خواهد رخ داد و آنهم بسته بملل و اسبابیست که باید در اجتماع فراهم آمده باشد و در ایجاد چنین انقلاب نیز بعلاوه استعدادیکه بایستی در شعور اجتماعی پیدا گردد ظهور انواع تأثیر کلی خواهد داشت بلکه گاهی آنها مایهٔ امتیاز اجتماعات و اعصار خواهند بود. این نکته نیز نا گفته نماند که طرح اینگونه اصول حتی که در جامعه شناسی و فلسفه تاریخ مقرر شده است بامبانی اسلامی یعنی اعتقاد بتقدیر و سرنوشت ازلی مخالف نمیباشد زیرا به شرب فرقهٔ عدلیه (شیعه و معتزله) همل و اسبابی در کار جهان دخیل است و اراده الهی با بهترین نظمی موجد اشیا خواهد بود بگفته حکمای اسلام مجازنه یا کز افکاری در کار خدا نیست و اشعریها اگر چه

ضرورتی در قوانین طبیعت و اجتماع نمی بینند ولی بسنت الهی معتقدند و گویند از طرف خداوند چنین مقرر گردید و عادت او چنین جاری شده است .

از اینجا است که ابن خلدون در مقدمه خویش پس از طرح و مدلل ساختن نوامیس اجتماعی و آوردن شواهد تاریخی برای آنها گاهی از آنها بسنت الهی و گاهی بسرو حکمت خداوندی تعبیر میکند و در قرآن کریم نیز برخی از اینگونه نوامیس حتی اشارتی شده چنانکه میفرماید :

«لكل امة اجل - ان الله لا يغير بقوم حتى يغير وابلهم» - و اذا اردنا ان نهلك قوما امرنا مترفها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا - و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما افينا عليه آباؤنا اولو كان اباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون - و كذلك ما ارسلنا من قبلك في قرية من نذير الا قال مترفوها انا وجدنا آباؤنا على امة وانا على آناهم مقتدون»

خلاصه همانطوریکه در جهان طبیعت قوانینی حتی وجود دارد در طبیعت اجتماع نیز یکسلسله نوامیسی در کارند که نظم عالم را نشان میدهند و همین نظمست که بشر را بطرف توحید سوق داده است.

پیش از ورود در اصل مبحث باید گفت که از دو طریق میتوان در پیدامون اسلام کاوش نمود ۱ - جنبه الهی و دینی اسلام و وحی و الهامیکه پیامبر اسلام بدان متکی بوده است یعنی اثبات حقیقت گفتار و رفتار پیغمبر و اینکه آراه و احکامی که او آورده مطابق واقع و مصالح اجتماعی بشر است بلکه تا پایان روزگار باقی خواهد ماند .

چنین بحث به عهده متکلمین و نقیاست که با اتکاء بنصوص قرآن و سنن مسلم الصدور و تاریخ اسلام و با مراجعه باصولی که در علم الهی و کلام مقرر شده است مسائل نامبرده را اثبات نمایند.

۲ - جنبه علمی و دینی اسلام که مقدمات پیدایش این دین چه بوده و شارع اسلام با چه وضع اجتماعی برابر شده و چگونه انقلابی در آن ایجاد کرده و پس از برداشتن یکمده آراه کهن و رسوم دیرین مردمرا بکیام دسته عقاید و عادات ملزم ساخته است ؟

خلاصه بایستی روشن گردد که اسلام چگونه تعولی در شئون فرهنگی و اجتماعی عصر خویش ایجاد نموده و عال و نتایج آن چه بوده است و این گونه بحث اجتماعی و علمی صرف بوده و روشهاییکه در علوم اجتماعی جدید مانند دین شناسی و فلسفه دین و جامعه شناسی و فلسفه تاریخ متبع است، مبتنی میباشد .

کتابی که قدما در سیره پیامبر نوشته اند مانند ابن هشام و جزا و مثل اینکه بجنبه دینی اسلام نظری دارند از اینجا است که تا اندازه از مقدمات پیدایش اسلام

مانند ظهور حنفار و احامسه و حکمای عرب و تاریخ زندگی پیغمبر و گفتار و رفتار وی بحث نموده اند .

بعداً ابوعلی مکی ( ابن مکیویه ) در تجارب الامم تصریح کرده است که از تاریخ حیات پیغمبر تنها بذکر تدبیرات دنیوی او میپردازد . تا اینکه ابن خلدون واضح علم عمران و جامعه شناسی در اسلام برخی از مسائل اسلامی را بطریق علمی مؤرد بحث قرار داد . در این او اگردانشمندان مصر و شام شاید بتقلید از متقدمین اروپا کوشیدند که اسلوب علمی جدید را در اینگونه مباحث وارد کنند و دکتر هیکل مصری در کتاب محمد (ص) خواسته با روش علمی از ظهور اسلام گفتگو کند و کتاب او را میتوان بکتاب حیات عیسی (ع) تالیف ارنست مان فیلسوف و مورخ فرانسوی تشبیه نموده .

اما نوشته های مستشرقین اگر چه تحت تأثیر روش جدید میباشد ولی بیشتر آلوده بفرض بوده و نیش و لوش هر دو را داراست بلکه گاهی خالی از اشتباه تاریخی و علمی هم نمی باشد و رو به مرفته خاور شناسان و مورخین اروپا اسلام را برابر بادین مسیح میدانند و جنبه اخلاقی نصرانیت را بیشتر میستایند و هلت عمده آنستکه آنها تعالیم انتقادی و اصلاحی پیامبر اسلام را که منگی بوسی و نظرتست با نظامات سیاسی خلفا و فرمانروایان عرب که امپراطوری اسلام را با اقتباس از قوانین ملل مغلوب بنیاد نهاده اند اشتباه نموده و عمده برای پیغمبر دو جنبه پیامبری و شاهنشاهی قائل شده اند و چنین پنداشتند که اسلام اصولی دنیوی و مادی صرف آورده و خواست یک امپراطوری عربی تشکیل دهد، بی خبر از اینکه پیغمبر با حفظ جنبه اجتماعی بشر مردم را بطرف عدالت و معیت و احسان همانطور که عیسی فرموده است نیز سوق داد و اصول عالی اخلاق را مراعات نمود .

بنابراین با استناد بنصوص قرآن که تنها سند قطعی تاریخ اسلام است و سراجت سنن و اخبار با مراجعه بحیات اجتماعی عرب میفرواهیم بدانیم که محیط ساده و ابتدائی وی تمدن عرب را اسلام چگونه منقلب ساخت و چه چیزها را برداشت و چه بجای آنها گذاشت ؟

تحول و انقلاب اسلامی را میتوان از سه لحاظ مورد بحث قرار داد: اجتماعی، دینی و فرهنگی. قبلاً گفته شد که ترقی هر ملتی آنگاه شروع میشود که عصر بحث و انتقاد آغاز گردد و جامعه بخواهد از زیر بار سنگین آراء و عادات کهن شاهه خالی کند و نیز آن فردیکه بخواهد با نبوغ خویش در جامعه تکالی دهد خواه و نا خواه متأثر از اجتماع خویش بوده، باشعور جمعی برابر میگردد و ناگزیر در آن اجتماع مقدمات پیدایش او بایستی فراهم شده باشد .

بنابراین اگر جنبه دنیوی اسلام را بگیریم با اینکه ارتباط پیامبر اسلام را با جهان و بویست در اینجا کاملاً مؤثر میدانیم بشهادت تاریخ می بینیم که در

آن زمان هم عصر انتقاد آغاز شده و هم عده‌ای از نوآیندیشان عرب بیدی اوضاع اجتماعی خویش پی برده بودند و حکمای عرب در شمار و خطب و امثال خویش در بیشتر آراء متداول تشکیک نموده و از عادات و رسوم سفیه عصر انتقاد کرده‌اند و عده‌ای از روی فطرت عقل تا بجایی رسیدند که پرستش خدای یگانه مرد مرا خواننده پیرخی از مبانی اخلاقی آشنا ساختند و دسته تحت تأثیر ادیان مجاور از یهودیت و نصرایت و زردشتی با ما نوای رفته اند و مجلا میخواستند راهی پیدا کنند که از عتد زشت، اعتقاد فول و بت و پرستش سنک و جسمه تاخر ما برفند و دسته دیگر از لکام کسبختگی جامعه بترک آمده، دست بوضع قوانینی در رشته قضاوت و امور چنانی زده حتی تمار را تحریم کردند و برخی با تارشوم میکساری پی برده و عده‌ای رسم دختر کشی را زشت دانسته‌اند و یکی از حکمای عرب چندین دختر را که پدران میخواستند زنده بگور کنند خریده و پرورده و از مرگ رها ساخت، مناسک حج آنها بعدی باوسومیکه احسان یا متولیان کعبه وضع کرده بودند آلوده و زشت شده بود که حتی عامه مردم از زن و مرد بدان متوجه شدند و نونه آنها در اشعار عرب می بینیم .

فصله طبقاتی بعدی بوده که بی نوایان از گرسنگی میبردند و همسایگان نروتمند بد آنها توجهی نکرده سد جوع از آنها نمی نمودند این منی را نیز شاه عرب بشمر در آورده و بچنین سالداری نکوهش کرده است. اختصارات نوادی در محیط هر می کاملاً رائج و عمری صرف اینگونه امور بیهوده میشده و آنچه‌هایی بمنظور مفاخره تأسیس نمیکردید، علوم و آداب آنها ساده و ابتدائی و اغلب بتجاری‌هایمانه یا ساحر و افسانه اتکا داشت و مردم آنها جز در شهرها با وضعی بسیار بد زندگی میکردند و اقتصاد آنها با مدنیّت متناسب نبوده است همین ضعف اجتماعی مایه آن شد که شروع با اصلاحاتی گردد و زمینه را برای ظهور اسلام مساعد کرده است و اسلام توانست با اقتباس از منبع وحی و الهام دینی مطابق فطرت عقل و اجتماعی مبتنی بر اصول دالیه اخلاقی برای مردم بیاورد و آنها را از ربه تقلید و کهنه پرستی برهانند و بطرف تمقل و تفکر سوق دهد و شرح آن بقوله آئینده مو کول میگردد .

